اثر: ژول ورن

۲۰۰۰۰ فرسنگ زیر دریا



۲۰،۰۰۰ فرسنگ زیر دریا



مترجم : حمید

تعداد : ۵۰۰۰ نسخه

نوبت : چاپ اول

تاریخ نشر : پائیز ۱۳۶۱

انتشارات اوریژینال

مرکز پخش : انتشارات زرین ۳۰۵۲۴۶

انتشارات اکباتان ۶۲۲۷۲۱



درآغاز سال ۱۸۶۸ میلادی شایعه شگفتی‌در جهان طنین انداز شد که یک هیولای اسرارآمیز دریائی به‌کشتی‌ها حمله کرده و آنها را بقعر دریا می‌فرستند.

با انتشار این شایعه، کشتی توپ‌دار و مسلح آبراهام لینکلن برای نابود کردن و از میان برداشتن این هیولای وحشتناک و اسرارآمیز راه دریا را پیش گرفت.

با این کشتی آقای پروفسور "آروناکس" متخصص موزه پاریس، خدمتکار او و استاد صیادان و ماهیگیران دنیا آقای "ندلاند" سفرپر ماجرای خود را شروع کردند.



انتشارات اوریژینال: تلفن ۶۲۲۷۲۱ — ۳۰۵۲۲۶

نام کتاب : ۲۰۰۰۰ فرسنگ زیر دریا

نویسنده : ژول ورن

مترجم : حمید

چاپ : خدمات چاپی

لیتوگرافی: رنگین‌کمان

نوبت : چاپ اول شهریور ۱۳۶۱

تیراژ : ۳۰۰۰ نسخه


پس از یک سلسله گشت و گذار طولانی...


آبراهام لینکلن‌نیز بنوبه خود بوسیله غول وحشتناک دریاها برجای خود میخکوب شد.


و پس از چند دقیقه کشتی غرق شد.


در حالیکه کشتی توپ‌دار آبراهام لینکلن درهم می‌غلطید و بقعردریا فرو میرفت سرنشینانش با آویزان شدن بیک تخته و دکل کشتی می‌کوشیدندجان‌خود را نجات بخشند


پروفسور، چوب را محکم بگیر!
اگر ما نتوانیم خود را از این مهلکه نجات دهیم هیچکس وجود چنین هیولائی را باور نخواهد کرد.


هنگامیکه چادر شب برروی روشنی روز سایه می‌افکند سرگردانان دریا به یک جزیره کوچک و اسرارآمیز رسیدند.
پرفسور ما کجا هستیم؟
خیلی مهم نیست، سعی کنیم قدم برروی زمین بگذاریم سپس خواهیم دید کجا هستیم!


اما... اما... خدای من... ما روی هیولا هستیم!


بله! البته یک هیولا
از جنس ورقهای فولادی
میخ پرچ شده...!


هی پروفسور، نگاه کنید! یک پست فرماندهی کشتی... مثل اینکه آدم آنرا هدایت می‌کرده است!
و یا بوسیله یک دیو!


در اینجا پروفسور آروناکس، خدمتکارش و آقای "ندلاند" متوجه می‌شوند که هیولای وحشتناک که تمام کشتی‌ها را در دریا غرق می‌کند، چیزی جز یک زیردریائی عجیب و غریب نیست.
نگاه کنید... این دریچه باز است.


هی!... هی! کسی اینجا نیست؟

از جواب خبری نیست...
بنابراین من میروم پائین!

پروفسور احتیاط کنید

اوه... عجب جالبه...
یک زیردریائی...!

راستی چه کسی این
زیردریائی را ساخته است؟

پروفسور آروناکس تعجب زده و متحیر
از اتاقی که در آن نقشه‌ها نگاهداری
می‌شد گذشت... ولی هیچیک از
کارکنان و خدمه آنرا ندید

چه چیزی ممکن
است پشت این پرده
وجود داشته باشد؟

خدمتکار! ندلاند! بیائید
به بینید

اوه... چه سالن
شگفت‌انگیزی!


اوه. . .به این مردها که در ته دریا هستند
نگاه کنید !


در آنطرف شیشه عظیم زیردریائی که
بسالن ختم می‌شود دوستان ما شاهد
رژه‌رفتن دسته‌جمعی عده‌یی در ته
دریا هستند ، این دیگر چه ماجرای
جدید و تازه‌یی است؟
اوه. . .مردها با
کلاه‌های مخصوص !


اینطور که پیداست. . .
دارند یکنفررا به خاک
می‌سپارند. آیا خواب میبینم؟


بنظر میرسد آن مردی
که از همه‌بلندقدتر است
رئیس آنهاست.
بله، بدون شک او کاپیتان
این زیردریائی عجیب
و غریب‌است !


به بین" ند" خیلی
جالب است


اوه دارند میآیند، اگر ما را در
اینجا غافلگیر کنند کارمان
ساخته است !


من آب شور دریا را بر مردن
در اینجا ترجیح میدهم !
منهم
همینطور !


اوه... مثل اینکه دیگر دیر شده... پروفسور و همراهانش در حال فرار رودرروی مردانی قرار می‌گیرند که تا چند لحظه پیش


ما سرنشینان کشتی توپ‌داری هستیم که متاسفانه صبح امروز به زیردریائی شما اصابت کرد و غرق شد و به‌قعر دریا رفت
ما مخصوصا" کشتی شما را در دریا غرق کردیم


این کشتی توپ دار قصد داشت به اسرار شگفت‌انگیز کاپیتان "نه‌مو" دست پیدا کند ما هم آنرا نابود کردیم...!
اما... فرمانده شما یک انسان متمدن نیست؟


نه... آقای عزیز، به‌آن تعبیری که شما فکر می‌کنید البته که نه...!


من کاپیتان "نه‌مو" فرمانده زیردریائی "نوتیلوس"... شما کی‌هستید؟
این آقای ندلاند استاد ماهیگیری و صیادی است... اینهم خدمتکار من است و منهم "پیر آروناکس" از موزه پاریس با شما صحبت می‌کنم!


آقای پروفسور آروناکس؟! ها... من تعداد زیادی از کتابهای شمارا مطالعه کرده‌ام اما باید بگویم که شما هنوز از اطلاعات بسیاری در مورد زندگی در اعماق دریا بی‌خبر و ناآگاه هستید!









زیردریائی "نوتیلوس" همانند یک کوسه عظیم و غول‌آسا با قدرت هرچه تمامتر در آب فرو رفت و بسوی اعماق دریا بحرکت درآمد.






چطور شما موفق شدید یک چنین وسیله تحسین برانگیزی را که حیرت انگیزترین پدیده در علوم انسانی است بوجود آورید؟
یک چنین دستگاهی قادر است انقلابی در دنیا بوجود آورد!


یا... آن را نابود سازد


زیردریائی "نوتیلوس" آب را می‌شکافت و به قعر دریا فرو میرفت البته این زیردریائی عجیب و شگفت‌آور به نقطه‌یی هدایت می‌شد که فقط و فقط کاپیتن "نمو" از آن با اطلاع بود.


حالا دیگر "ندلاند" و پیش‌خدمت پروفسور آروناکس آزاد شده‌اند البته از اینکه در داخل زیردریائی "نوتیلوس" به قعر دریا فرومیروند ناراحت هستند و زجر می‌کشند ولی پروفسور آروناکس هر روز بیشتر از روز پیش به محسنات و خصوصیات جالب کاپیتن "نمو" پی می‌برد.


روی زمین... مردم گرسنه هستند و از فرط گرسنگی یکدیگر را می‌درند... اما در اینجا صلح و صفا برقرار است


این دریا با همه عظمتش بمن تعلق دارد! من واقعاً احساس آزادی می‌کنم!


جزیره "کرسیو" ! همه در پستهای تخلیه حاضر باشند.
اطاعت کاپیتن!


ولی . . . من جزیره‌یی نمی‌بینم!
پروفسور، من در مورد یک جزیره "زیردریا" صحبت می‌کنم!

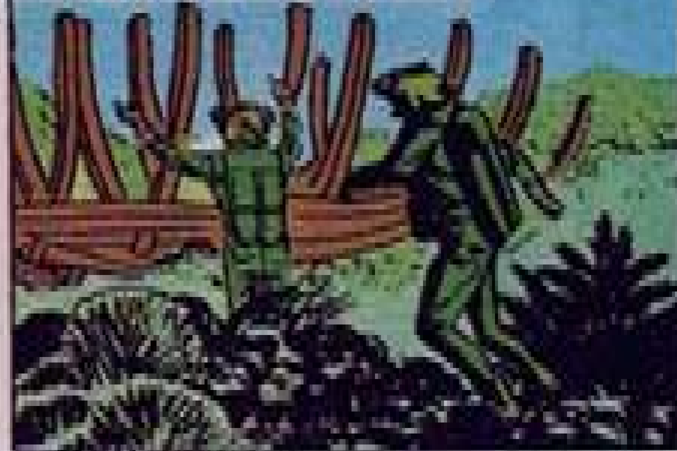

زیردریائی "نوتیلوس" برروی صفحه‌یی عظیم که در آب شنا بود و بروپش خزه‌ها و گیاهان عجیب و غریبی روئیده بود بآرامی قرارگرفت


در اتاق مخصوص خروج، سرنشینان زیردریائی خود را آماده می‌گردند تا بر روی جزیره کرسیو، این مکان عجیب و غریب زیردریا پا بگذارند.


پروفسور، این جزیره‌یی که می‌بینید محل مطمئن و جالبی است برای نگاهداری غذاهای مورد نیاز ما . . . در اینجا ما پیاده می‌شویم.


من خیلی کنجکاو شده‌ام تا از هرچه نزدیکتر این غذاهای دلچسب را به‌بینم!
با من بیائید تا آنها را بشما نشان بدهم.


در زیر نگاههای تعجب‌زده و بهت‌آلود نجات یافتگان کشتی غرق شده کارکنان زیردریائی نوتیلوس یکی بعد از دیگری به‌جمع‌آوری و ذخیره سازی مواد غذائی موجود در جزیره کرسپو مشغول بودند


ولی ناگهان "ندلاند" و پیشخدمت پروفسور آروناکس یک کشتی شکسته حمل و نقل را یافتند که در شنها فرو رفته بود






"ندلاند" و پیشخدمت پروفسور یک صندوقچه یافتند، وقتی در صندوقچه را گشودند با دیدن اشیاء بسیار زیبا و نفیسی که درون آن قرار داشت چشمانشان از تعجب گرد شد. در همین هنگام که این دو نفر مات و مبهوت جواهرات شده بودند ناگهان یک کوسه ماهی بسیار بزرگ بآنها حمله کرد...


اوه... یک کوسه ماهی عظیم که آدم را می‌خورد


کوسه که طعمه بسیار راحت و لذیذی یافته بود دهان گشوده و بطرف آنها خیز برداشت. در این موقع پروفسور آروناکس و کاپیتن زیردریائی متوجه خطر بزرگی شدند که "ندلاند" و پیشخدمت راتهدید می‌کرد


در اینموقع کاپیتن "نمو" با تفنگی که
مراه داشت به‌طرف کوسه ماهی نشانه رفت.


ناگهان جرقه‌یی از دهانه تفنگ خارج شد و به
آتشی تبدیل شدو آن کوسه ماهی درهم غلطید.


لحظه‌یی بعد، افرادی که برای جمع‌آوری غذا رفته بودند مجدداً
به زیردریائی بازگشتند.
اما... کاپیتن... جواهرات
چه خواهد شد؟ شما...
شما ساکت باشید، انبارهای
زیردریائی "نوتیلوس" مملو از این
قبیل اسباب‌بازی‌ها است!


روزها و روزها نوتیلوس براه خود
ادامه میداد و به‌پیش میرفت
و معلوم نبود هدف کجاست؟


چشم‌اندازها و منظره‌های زیبائی د
پیش چشمان این نجات‌یافتگان
رژه میرفتند...


در اعماق اقیانوسها زیبائیهای حیرت‌انگیز و
خیره‌کننده‌یی وجود دارند که از ارزش بی‌همتائی
برخوردار هستند.


یکروز... در اتاق مخصوص وسائل مکانیکی زیردریائی..
آقای پروفسور آروناکس حالا تصمیم گرفته‌ام تا شما را با "نیروئی" که جهت حرکت زیردریائی لازم و ضروری است آشنا سازم !


اکنون وقت آن رسیده است که شما بدانید بچه علت من خود را فرمانده تمام دریاها و اقیانوسها دانم... نگاه کنید... نگاه کن


پروفسور آروناکس درحالیکه یک سپر آهنی بر روی سر و صورت و سینه خود قرار داده بود با حیرت بدرون کوره عظیمی که در مقابلش قرار داشت می‌نگریست.
منبع انرژی، منبع انرژی آنهم منبع انرژی خالص چقدر جالب است...!


زیردریائی "نوتیلوس" همچنان به‌راه خود ادامه میداد و بسوی جنوب به‌پیش میرفت و به نواحی قطبی نزدیک می‌شد


"نوتیلوس" بدون اینکه وحشتی از برخورد با قطعات عظیم یخ داشته باشد از قطب جنوب گذشته و بهمان ترتیب به‌راه خود ادامه میداد


بالاخره در یک روز زیبا و آفتابی "نوتیلوس" در جنوب اقیانوس آرام از آب بیرون آمد و در چند متری جزیره تماشائی "رورایاندی" قرار گرفت.


بنابدعوت کاپیتن "نمو" آقای پروفسور آروناکس
بر یک قایق نه‌چندان بزرگ سوار شد که جهت
رفتن به ساحل آماده می‌گردید. در اینموقع عضلات
چهره کاپیتن بی‌نهایت منقبض شده و درهم بود


آقای پروفسور آروناکس آنچه که
در حال حاضر بشما نشان خواهم
داد بهترین دلیلی است که نفرت
را در دل من به‌وجود


در اینجا شما شاهد یک
بست دیده‌بانی بسیار سری
می‌باشید


خوب تماشا کنید
آقای پروفسور آروناکس،


آنچه که آقای پروفسور آروناکس با چشمان خود می‌بینند انسانهائی
است که بند بردگی و بندگی بدست و پای خود بسته ومجبور هستند
که تا آخر عمر برای عده‌یی مفت خور کار مجانی انجام دهند
تا لقمه‌ئانی بدست آورند و از گرسنگی نمیرند!!


این غیرممکن است،
این باور نکردنی
است!!
نه جناب پروفسور
آروناکس، باید بدانید
که انسانها خیلی بی‌رحم
و سنگدل هستند.


اما بگوئید به‌بینم چه چیزی
است که این تیره بختان بر دوش
خود می‌کشند...؟
این موادی که بر دوش
این بیچارگان حمل می‌شود برای
ساختن مواد منفجره بکار می‌رود این
کشتی عظیم باری در خود نوای
مرگ دارد.





در حالیکه همه بر نوتیلوس سوار شده بودند کاپیتن "نمو" با آخرین نگاههای نفرت‌بارش این جزیره نفرین شده را ترک کرد و از آن دور شد...



















یک‌انفجار عجیب و عظیم با صدائي مهیب سکوت دریا
را درهم شکست و زیردریائي نوتیلوس در اثر این
انفجار از تعادل خارج شد و مانند یک پرکاهي بدور
خود گردید . . .


کارکنان و مکانیکهای نوتیلوس آسیب‌های وارده
بر اثر انفجار را تعمیر کردند


هی... هیچکس
اینجا نیست بهترین
فرصت است !!
فرصت ، منظورت
"ند"؟


من خیلی علاقمندم
بدانم که منبع سری و
شگفت انگیز این زیر
دریائی مرگبار چیست


هی... شاید تو و اربابت خیلی
دلتان بخواهد با این‌دیوانه‌زنجیری
مرتب در دریاها سرگردان باشید
ولی من نمی‌خواهم !!


درداخل کابین
کاپیتن "نمو"
می‌شنیدم که از یک محل اسرارآمیزی بنام
"ولکان" صحبت می‌کرد‌شاید این محل همان
جائی باشد که مورد نظر ماست


آه...


خوب باین نقطه نگاه کن، تمام مسیرها و
محلهائی که مورد رفت و آمد کاپیتن قرار
می‌گیرد نسبت به همین نقطه سنجیده می‌شود!
آیا امکان دارد وضعیت
آن را نسبت به دیگر
نقاط مشخص کنیم؟
OCEAN PACIFIQUE


خوب بد نیست که به‌بینیم چه باید بکنیم. باین معنی که‌باید بنویسیم ۳۰ درجه بطرف جنوب و یک چهارم به طرف مغرب...!


لحظه‌ئی بعد هنگامیکه در سالن هستند...
زودباش"ند" عجله کن اینطور که پیداست زیردریائی را تعمیر کرده‌اند...!
هرچه که لازم دارم برداشتم.


این دو نفر که در حقیقت باپروفسور آروناکس زندانی کاپیتن "نمو" بودند راه‌حلی برای آشکار ساختن وضعیت و موقعیت مکانی "ولکان" یافتند


در حالی که کاپیتن "نمو" از این پیامهای فرستاده شده بوسیله زندانیان هیچگونه اطلاعی نداشت زیردریائی‌را هدایت می‌کرد.


در حوالی کشور گینه‌جدید زیردریائی کاپیتن نمو باصخره‌های وسط آب بشدت برخورد کرد.


تصادفی روی داد آقای کاپیتن؟


هنگامیکه آب بالا آید مجدداً
شناور خواهیم شد.


در حالیکه نوتیلوس انتظار
می‌کشید تا مد دریا انجام شود
یک کشتی که از آن نزدیکی
می‌گذشت نمایان گردید.
این یک کشتی
جنگی است کاپیتن
زود به‌طرف پائین برویم
ممکن است که این کشتی
جنگی بطرف ما تیراندازی
کند.


مخزنها را خالی کنید و موتورها
را با تمام قدرت بکار اندازید.


کشتی جنگی مزبور طوری قرار گرفت که بتواند
زیردریائی راگلوله باران کرده و در زیر آتش
توپهای خود قرار دهد.
حرکت... به
طرف جلو با
تمام قدرت...


در حالیکه نوتیلوس می‌کوشید که راه دریا را
پیش گیرد گلوله‌های توپ و خمپاره کشتی جنگی
که در اطراف زیردریائی فرود میآمد آنراشدیدا
بتلاطم واداشته و هرلحظه امکان صدمه‌زدن بآن
میرفت!


بالاخره زیردریائی موفق‌شد که خود را از صخره‌ها جدا سازد
ولی در همان لحظاتی که میرفت تا وارد دریا شده و به راه
خود ادامه‌دهد یک گلوله خساره به سطح آب اصابت کرد.


در این لحظه آب با فشار
هرچه تمامتر به‌داخل
زیردریائی نفوذ کرد...!









زیردریائی نوتیلوس که بر اثر آبهای وارده سنگین شده بود به‌عمق دریا پائین رفت و در تاریکی مخوف و ترسناک و همچنین محل هیولاهای ناشناخته سقوط کرد.






بر اثر فشار بیش از اندازه‌ای
که به نوتیلوس وارد شده بود
صدای شکستن و درهم فرو ریختن
آن شنیده میشد و پرفسوراطمینا
یافت که دیگر زیردریائی تاب
مقاومت نیاورده و درهم خواهد
شکست ولی ناگهان سقوط متوقف
ما دیگر پائین‌تر سقوط نمی‌کنیم !
آه... آه واقعاً" موقفش بود

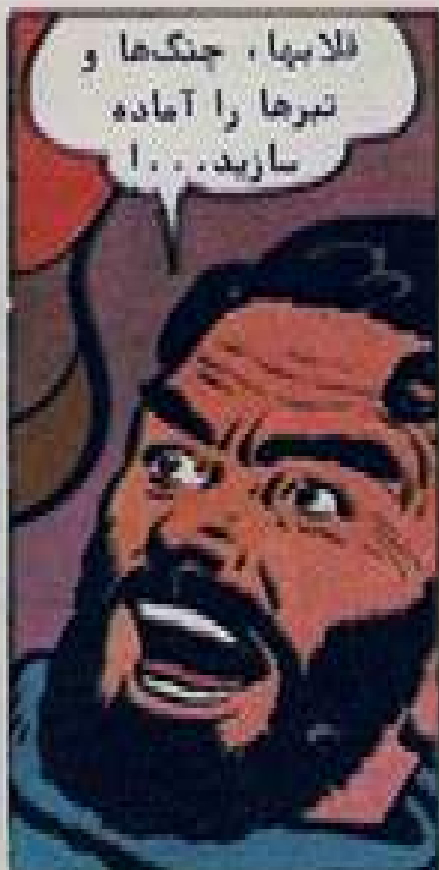

کاپیتن... آیا نجات پیدا کردیم ؟
بله... بله... با توجه به اینکه حتی بیش از هزار متر از محدوده‌یی که در آن زندگی امکان‌پذیر باشد دور شده‌ایم ولی مثل اینکه بالاخره زنده خواهیم ماند...!


در حالیکه کم‌کم و به آرامی زیردریائی نوتیلوس به طرف‌بالا‌بحرکت درمی‌آمد و بارقه امیدی در
دلها بوجود می‌آورد ناگهان سایه‌یک هیولای عظیم و خارق‌العاده تمام نقاط دریا را به‌سیاهی


هیولای عظیم‌الجثه در حالیکه نوتیلوس را در میان گرفته بود
با بازوان قوی خود سعی می‌کرد که هرگونه حرکتی را از نوتیلوس
سلب کرده و با خود آنرا به هر طرف که بخواهد بکشاند...


همه با هم در پستهای اضطراری قرار
گیریم و با هر قدرتی‌سعی کنیم نوتیلوس
را از چنگ این هیولا نجات‌دهیم


در سالن بزرگ زیردریائی واز طریق شیشه عظیم آن، زندانیان کاپیتن
"نمو" با صحنه وحشتناک و ترس‌آوری مواجه شدند، باچشمان خود
زالوی بسیار بزرگی را دیدند که به نوک نوتیلوس چسبیده بود. . .


قلابها، چنگ‌ها و
نیزها را آماده
سازید. . . !


یادتان نرود، باید
سعی کنید و باآنها به بین
دو چشم هیولا بکوبید. . .


توجه داشته باشید، توجه کنید. .
حالا میرویم بسطح. . . !


کاپیتن "نمو" اینجا هم به عنوان فرمانده در جلو همه کارکنان زیردریائی
به طرف هیولا حرکت کرد و قدم به‌قدم و با احتیاط بآن نزدیک شد !
ین هیولای وحشتناک سر تسلیم نداشت وبهر ترتیب بود
مقاومت می‌کرد !


نشان‌دهدکاپیتن "نمو" ضربه محکمی به فاصله بین
دو چشم او فرود آورد ولی‌در همین موقع دو نفر از


هیولا در حالیکه کاپیتن "نمو" را مانند پرکاهی در بین یکی از بازوان خود قرار داده بود و او را میبرد تا به دهان شاخی‌شکل‌خود نزدیک کرده و بهلاکت برساند ناگهان "ند" نیزه بسیارتیزی را با یک حرکت سریع بآن فرو برد...




بمیر


با ضربات بسیار شدیدی که به هر گوشه بدن هیولا وارد شد حیوان عظیم‌الجثه درهم درغلطید و کم‌کم و بآرامی به طرف‌عمق دریا به پائین رفت ولی به

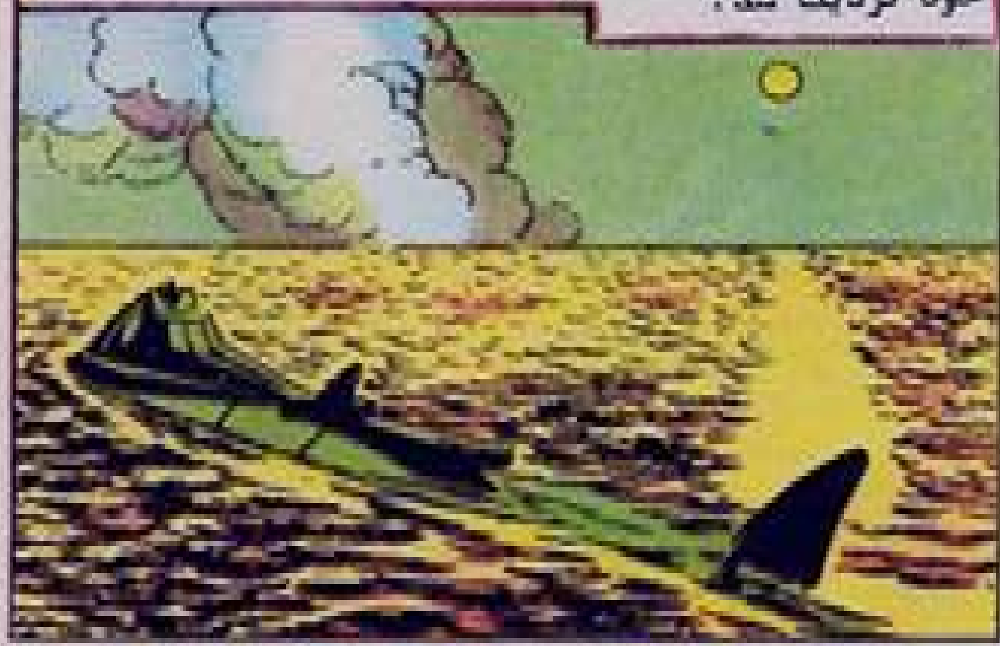

آه... خدای من وحشتناک است کاپیتن "نمو" از نظر ما ناپدید شد. چه بسرش می‌آید...


دراینموقع "لاند" درحالیکه چاقویی در دست داشت به دنبال فرو رفتن هیولا در آب بدنبال او وارد
" ند " نرو... مگر دیوانه شده‌ای؟


کاپیتن "نمو" که دیگر از حال رفته بود و قدرت‌ساخت درا
وجود نداشت خود را رها ساخته و دراختیار هیولا قرار داده
بود. "ند" که وضع را چنین می‌بیند با سه ضربه کاری و بسیار
شدید بازوی هیولا را از تنش جدا کرده و بهرترتیب که بود
را از چنگال مرگ برهاند.


هرچه زودتر یک طناب
برای من بفرستید...!
عجله کنید!...


آقای "لاند" شما
چرا زندگی مرا نجات
دادید؟
از بین دو هیولا که در
مقابل چشمان خود داشتم
یکی را که خطرش برایم کمتر


چند روز پس ازاین حادثه غم‌انگیز بالاخره نوتیلوس راه به
بهای گوم پیدا کرد و آرام آرام به طرف پایگاه‌سری و مخفی
خود نزدیک شد.


آقای پروفسور آروناکس من در پایگاه
سری "ولکان" تعمیرگاههای متعدد و لابراتو
ی بسیار عظیم و مجهز دارم و به تعمیرات
اساسی نوتیلوس خواهیم پرداخت


در این زمان که کارها به پیش میرفت "ندلاند" و پیشخدمت پروفسور
کم‌کم از بدست آوردن آزادی خود ناامید و ناامیدتر می‌شدند...!
ند" من واقعا" دراین زیردریائی
خفه می‌شوم چه باید کرد؟ تو راهی
می‌شناسی؟
باید کمی صبر کنیم
شاید پیامهائی که برای‌دنیای آزاد
فرستاده‌ایم بتواند راه‌گشای ما
باشد زیاد نباید عجله کرد...!


من نمیدانم در صورتی که "ولکان" از طرف‌ساکنین دنیای آزاد تحت محاصره درآمده باشد در آنموقع عکس‌العمل کاپیتن "نه‌مو" چه خواهد بود؟


خیلی اهمیت ندارد! هرچه پیش آید خوش‌آید، بهر صورت بهتر ازماندن در این زندان است!


باور کن، باور کن که این مرد دیوانه است... علامت! علامت!!
اما "ند" نگاه کن


در همین موقع در کابین کاپیتن "نه‌مو" چه می‌گذرد
آقای پروفسور "آروناکس باید رازی را برای شما فاش سازم این راز را هیچکس جز من نمی‌داند . در پایگاه "ولکان" من منبع انرژی عظیمی را ذخیره و مهار کرده‌ام هیچ فردی نه از این انرژی خبر دارد و نه به فکرش رسیده است!


من اینطور بنظرم رسیده که این اسرار نهفته و پنهانی را بادنیای بشریت تقسیم کنم و بهمین دلیل هم هست که شما را نکشتم زیرا این موضوع و وجود شخص شما جزئی از اجزاء کار من است!!
برنامه کار شما...؟!


من میخواهم که این بردگی و بندگی زشت و ناپسند و حتی وحشتناک از جهان رخت بربندد، همانطور که شما یک قسمت کوچک از آنرا مشاهده کردید و این کار از وظائف شماست که از مردم بخواهید... فقط من...


ناگهان در بین حرفهای کاپیتن "نه‌مو" صدای زنگ خطر سخنان او را قطع کرد و با تعجب به‌اطراف نگریست
اوه خدای‌من، موتورهای زیردریائی از حرکت باز ایستادند چه اتفاقی افتاده...؟


در دوردست و افق‌های دور منظره
مخروطی شکل "ولکان" که همان پایگاه
سری کاپیتن "نمو" بود بدیدار گردید.


چطور بدون اجازه و امر من
موتورهای زیردریائی را خاموش کردید
توضیح دهید؟


کاپیتان یک کشتی جنگی
در مقابل ما قرار دارد،
نگاه کنید


کشتی جنگی در اینجا
چه می‌کند؟


به هیچ وجه اشتباه وجود ندارد، بله صحیح
است کشتی‌های جنگی دورتا دورولکان را محاصره
کرده‌اند جریان چیست؟


آقای پروفسور آروناکس علاقه دار
با چشمان خود این منظره را به


این چه حادثه‌ایست؟ بر شانس و
بخت بد لعنت! سربازان پیاده
می‌شوند!
کاپیتن، حتما" تا
نیمساعت دیگر سربازان
به قله خواهند رسید. چه
باید کرد؟



کاپیتان "نه‌مو" سعی کرد که نوتیلوس را از زیر چند کشتی‌جنگی
عبور داده و بطرف ولکان به‌پیش رود. کاپیتان "نه‌مو" که خود
سکان را بدست داشت به‌طرف جلو آنرا هدایت می‌کرد.












سوار قایق مخصوص بشوید!


بمحض اینکه زیردریائی "نوتیلوس" به روی آب آمد
آروناکس چشمش بیک دریاچه زیبا افتاد که قسمتی از
کنارهها و سطح آن را آزمایشگاهها، تعمیرگاهها و منابع
انرژی کاپیتان "نمو" پوشانده بود...


سعی کنید کاملا" آماده باشید بمحض
اینکه من بازگشتم حرکت میکنیم!
بله کاپیتن.


اما متاسفانه باید بگوییم که قبلا" سربازان خود را به محل
رسانده‌اند! در همین موقع یک گلوله از کنارشان رد شد


چه جالب و دیدنی
است...!
آروناکس که با مشاهده این تاسیسات عظیم، وحشت و
هراس خاصی در چشمانش دیده میشد به اطراف نگریست و
میدید که کاپیتن "نمو" چه قدرتی در بازوان خود دارد.


دشمن که خود را به مراکز حساس ولکان رسانده بود درحالی که نوتیلوس را بیحرکت دید بطرف آن شلیک کرد.


در مدتی که سربازان جهت نشانه‌گیری و زدن هدف تمام‌جوانب امر را می‌سنجیدند کاپیتان "نمو"خود را به‌یکی از آزمایشگاهها رسانده و در آن مخفی شد!


این ساختمان یا بهتر بگویم این آزمایشگاه در حقیقت باید مرکز حساس تمام این تاسیسات عظیم و بی‌مانند باشد!


با این وجود، گلوله سربازان بر روی قایق باریدن گرفت و مانند قطرات شدید رگبار فرود آمد.


بالاخره او دارد میآید.
زودباش کاپیتان، عجله کن!




در حالیکه رگبار شدید گلوله‌های سربازان بر روی قایق‌باریدن داشت
ولحظه‌ئی آرام نمی‌گرفت، قایق به طرف "نوتیلوس" به حرکت در آمد
اما خوشبختانه بعلت اینکه بدرستی نشانه‌گیری نمیشد . قایق بسوی هدف


همه و همه در پستهای خود حاضر
باشید ، عجله کنید ،لحظه‌ئی نباید از
دست برود ! !


آخرین نفری که خود را به درون
نوتیلوس می‌رساند کاپیتان "نه‌مو"
بود .


ولی ناگهان عضلات صورتش در هم کشیده شد و در
حالیکه نشان میداد درد شدیدی را تحمل می‌کند خود
را بدرون نوتیلوس‌رساندیک تیربه او اصابت کرده بود


با وجود اینکه جراحاتی برداشته‌بود خود شخصا"
هدایت زیردریائی را به عهده داشت و برای آخرین
بار نگاههای حسرت بارش را به‌جزیره‌یی کرد که
ولکان نام داشت


بدبخت‌ها ، نگون‌بخت‌ها ،
بیچاره‌ها ، شما هم در لحظاتی
کهاسرار من از میان برداشته
می‌شوند به گور سپرده خواهید
شد .


زیردریائی نوتیلوس تا لحظه‌ئی بعد
به زیر آبها رفت و از طریق تونلی
که وجود داشت به آبهای دریائی
که در آن رفت و آمد میکرد راه
پیدا نبود . . . !


من لازم است که
جراحات شما را
پانسمان کنم
مرا راحت
بگذار ! !


در مدتی که گروه سربازان قسمتهای مختلف ولکان را به
تصرف خود در آوردندزیردریائی نوتیلوس از زیر یک بیک
کشتی‌های جنگی عبور کرد . . .


کاپیتن ، خواهش می‌کنم
اجازه دهید جراحات شما را
پانسمان کنم !


حرکت موتورها را کندتر کنید ،
سکان را در نقطه ۸ درجه متوقف
سازید . . . و تمام کارکنان زیردریائی
را گرد هم آورید !!


تمام کارکنان که جمع شده بودند در مقابل فرمانده و کاپیتان زیردریائی نوتیلوس بی‌حرکت قرار داشتند.
کاپیتان، اوامرتان را صادر کنید!


زندانیان بدون اینکه بدانند چه می‌گذرد به‌سالن آورده شدند
پروفسور جریان چیست؟
من هیچ چیز نمی‌دانم... حتما" اتفاق مهمی افتاده است؟ اینطور نیست؟


آقای پروفسور آروناکس و همراهان باید بشما اطلاع دهم که این آخرین باری است که نوتیلوس به‌زیر آب فرو می‌رود
مثل اینکه خدا نکرده شما...


کاپیتان "نمو" درحالیکه از درد بخود می‌پیچید و صورتش کاملا" درهم بود به صحبت خود ادامه میداد
من دیگر زنده نخواهم ماند موقع مرگ فرا رسیده است... نوتیلوس هم با من خواهد مرد


تا چند دقیقه دیگر، انفجاری بسیار عظیم و باورنکردنی که‌دنیا تاکنون بخود ندیده است هم "ولکان" را نابود خواهد ساخت و هم اسرار مخفی و پنهانی مرا...


این زندانیان را در کابین خود حبس کنید و تمام کارکنان زیر دریائی نیز به پستهای خود بازگردند
بسیار خوب
من بشما التماس می‌کنم خواهش می‌کنم، شماحق ندارید ما را در اینجا محکوم کنید. کاپیتان کمی بیندیشید، خواهش می‌کنم!!


چه کسی بشما این حق را می‌دهدکه ما را هم در مرگ خود شریک سازید؟
آقای پروفسور دیگر خیلی دیر شده.


بگذار ما از اینجا خارج شویم!


نوتیلوس که بحال خود رها شده بود آرام‌آرام مانند یک غریق به قعر دریا فرو میرفت...!


در حالیکه پروفسور و پیشخدمت او را به‌بند می‌کشیدند "ندلاند" کاکان به نشان دادن نفرت خود نسبت به‌کاپیتان ادامه میداد
من هرگز از کسی نخواستم که مرا به اینجا بیاورد، من میخواهم از این جهنم بیرون بروم


ندلاند" که به‌هیچ‌وجه حاضر نمی‌شد بخاطر زیردریائی جان خود را از دست بدهد فریاد می‌کرد ناگهان...
دوستان خیلی متاسفم ولی باید بگویم که من دیگر وقت زیادی برای بحث کردن ندارم




درهمین هنگام "ندلاند" خود را از بند محافظین خود نجات دادو با عجله خود را به پست فرماندهی رساند. درآنجا هیچکس حضور نداشت‌و"ند" میدانست که باید بهر ترتیب شده از سقوط زیردریائی جلوگیری کند.
در صورتی که باامید خدا هنوز وقت کافی وجود داشته باشد...!


"ندلاند" سعی می‌کرد مانورهائی را که دیده بودکارکنان‌زیردریائی انجام میدهند بخاطر بیاورد تا بتواندبهر قیمتی که شده حرکت تند و سریع زیردریائی و سقوط آن به‌قعر دریا را متوقف سازد


آه... خوشبختانه پست فرماندهی و دستگاههای کنترل بکار افتادند و ما به‌طرف بالا در حرکت هستیم !!


کوچکترین صدائی بگوش نمیرسید و همه تصور میکردند در درون قبر قرار دارند


" ندلاند " در حالیکه پست فرماندهی را ترک میکرد با یکی‌دیگر از کارکنان‌کشتی که آخرین تجسس و جستجو را انجام میداد برخورد کرد و...


اینجا چکار می‌کنید شما ؟ من تصور می‌کردم که...


باتوجه به اینکه زیردریائی نوتیلوس در این موقع بحال خود رها شده بود ناگهان با صخره‌یی برخورد کرد و سوراخ‌بزرگی بوجود آمد و آب بدرون زیردریائی هجوم آورد...


قبل از اینکه معاون کاپیتان " نمو
نتواند بخودآید که چه‌میگذرد " ند
ضربات جانانه‌یی به او وارد آورد
این تو هستی
یا من...!


من خیلی متاسفم اما جز این
نمیتوانم کار دیگری انجام دهم
باید به وظیفه خود عمل کنم!


پروفسور، پروفسور، سعی کنید با پیشخدمت
خود آرام‌باشید... من‌رسیدم...!!


بالاخره پروفسور آروناکس، پیشخدمت او و "ندلاند" که خود
را آزاد احساس می‌کردند بدون اینکه کوچکترین لحظه‌یی را
از دست بدهند سعی به خروج از زیردریائی کردند...
عجله کنید،
سوار قایق شوید...!


باید اذعان کرد که تا چند
لحظه دیگر کاپیتان " نمو"همراه
اسرارش ناپدید خواهد ش


پروفسور اول سوار شوید! زیرا
بعداً وقت کافی برای متاسف
شدن خواهید داشت!!


ببینید چه‌قدرت عظیم
تخریبی بوسیله این مردبرای
انهدام ولکان تهیه دیده شده
است!!


در حالیکه قایق آرام آرام به دور شدن خود
از نوتیلوس ادامه میدهد یک صدای وحشتناک
تمام جو را به ارتعاش و لرزه در می‌آو


سور نگاه کنید !


آه . . . چه
روشنائی و نوری
وای وای چه کورهای ،
واقعا" یک کوره عظیم
آتش است ! !


در روی میدان و قسمت سطح ولکان ستونی عظیم از دود و آتش و بخار زبانه می‌کشد و
آرام میرود تا ناپدید گردد ، آقای آروناکس و دو نفر همراهان او به اسم " ندلاند"
و پیشخدمت وی تنها بر جای ماندگان این حادثه عظیم و باور نکردنی هستند که تا چند
لحظه قبل از وقوع حادثه هر آن ، زندگی آنان میرفت که بادودو آتش به هوا بالا رود
بالاخره یکروز خواهد رسید که دنیای بشریت
خود به اسرار عجیب و غریب و متحیر العقول
کاپیتن "نه‌مو" دست یابد و ازآن بهره‌مند
گردد . . . !



بها: ۱۳۰۰ ریال